

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در مناقشه شهید صدر نسبت به قاعده قبح عقاب بلا بیان بود که عرض شد ایشان
سخنش ترکیب می‌شود از یک بخش نفی‌ای که یک بخش اثباتی، یک عقد سلبی و یک عقد
ایجابی.

عقد سلبی ایشان این هست که ادله‌ای که اقامه شده و یا می‌شود اقامه بشود بر قاعده
قبح عقاب بلا بیان این‌ها را بیان می‌کنند و نقد می‌کنند پس دلیلی بر این طرف وجود ندارد.
و بعد عقد اثباتی که در مقام توضیح و اثبات این برمی‌آیند که عقل در موارد احتمال
تکلیف حکم می‌کند و یا درک می‌کند استحقاق عقاب را در صورتی که عبد احتیاط نکند و
به آن تکلیف محتمل توجهی نکند.

اما عقد سلبی تا به حال سه دلیل را از ایشان بیان فرمودند که عرض شد. فرمایش اول
فرمایش محقق نائینی بود، فرمایش دوم هم همچنین که گفتیم شیخ اعظم هم دارند،
فرمایش سوم فرمایش محقق اصفهانی بود.

حاصل فرمایش محقق اصفهانی این شد که ایشان فرمود در مواردی که تکلیف به ما
نرسیده و ما وظیفه فحص و تفحص را انجام داده باشیم در این صورت مخالفت با آن
تکلیف و احتیاط نکردن این خروج از رسوم عبودیت و بندگی نیست و قهراً وقتی خروج از
رسوم عبودیت و بندگی نبود ظلمی تحقق پیدا نکرده وقتی ظلم تحقق پیدا نکرده وجهی
برای عقاب نیست چون تمام قبایح باید برگردد به قبح ظلم، در باب قبایح ام‌المسائل و ام
القضایا قبح و ظلم است، هرچه می‌خواهیم بگویم قبیح است باید منتهی بشود به ظلم،
کما این که در آن طرف همه محسنات باید برگردد به عدل، حسن عدل. هرچی
می‌خواهیم بگویم خوب است باید در نهایت برگردد به این که چون عدل است ما دو تا
قضیه در باب عقل عملی بیشتر نداریم: قبح ظلم و حسن عدل. خب وقتی تکلیف نرسید و
فقط ما احتمال می‌دهیم لعل مولی بخواهد، وظیفه‌مان هم که فحص و این‌ها بوده انجام
دادیم در این جا می‌فرماید که وجداناً درک می‌کنیم که هیچ خروجی ما از جاده و ظایف
عبودیت نسبت به مولی پیدا نکردیم. پس وقتی نکردیم ظلمی نیست، ظلم که نبود پس
قبح نیست. اما به خلاف این که تکلیف واصل شده باشد یا به عبارت بهتر حجت بر تکلیف
قائم شده باشد حالا إما علماً أو علمياً. در این جا اگر عبد اعتناء نکند انجام ندهد این خارج
از رسوم عبودیت شده. و بنابراین چون خارج شده مندرج تحت عنوان ظلم می‌شود
بنابراین عبد این جا می‌شود ظالم نسبت به مولی، مولی وقتی به او ظلم شد حق این که
بارخواست کند، عقاب کند، نکوهش کند دارد. پس بنابراین به این برهان ایشان همان
مطلبی را که شیخ اعظم یا محقق خراسانی این‌ها را امر بدیهی می‌دانستند و می‌گفتند
وجدان به این حاکم است، دلیل نمی‌خواهد حالا ایشان آمده آن را مدلل و مبرهن فرموده

که دلیل دارد، می‌شود به این شکل آن را میرهن کرد و مدلل کرد.

شهید صدر قدس سره به این مطلب ایشان اشکال کردند، حاصل اشکال این است که این مسأله که شما می‌فرمایید تمام قضایای قبیحه باید برگردد به قبح ظلم و ما دیگه در عرض آن قضیه دیگری نداریم و ام‌القضایا آن است و در آن طرف هم همه محسنات باید برگردد به حسن عدل و باز در عرض آن دیگه ما در آن باب چیزی نداریم این ولو کلمه مشهوره عند ارباب المعقول و ایشان هم قائل به این است و کلمات بسیاری از فرمایشات ایشان در اصول مبتنی بر همین فرموده ایشان فرموده لا اصل له. خب این یک مطلب مهمی است، این مطلب لا اصل له، این چنین نیست.

چرا؟ ایشان می‌فرماید که شما که می‌فرمایید که همه چیز باید به ظلم برگردد و آن ظلم می‌شود جنس الاجناس که در منطق داریم که جنس الاجناس که فوق آن دیگه جنس نیست. این که شما می‌فرمایید آن قضیه نهایی آن هست از شما سؤال می‌کنیم که ظلم یعنی چی؟ ظلم یعنی سلب حق دیگری، پس قبل از این که معنای ظلم معلوم بشود، تطبیق ظلم معلوم بشود، بخواهیم بگوییم این جا ظلم هست یا نیست، باید یک قضیه دیگری داشته باشیم و آن این است که حقی در این جا وجود دارد که اگر ما آن حق را اداء نکنیم ظلم کردیم. آن قضیه دیگر چه؟ این است که آیا این مولی حق اطاعت در این صورتی که ما علم به حرفش پیدا نکردیم دارد یا ندارد. اگر بخواهید بگویید ظلم است که شما در یک صورت می‌فرمایید ظلم است، یعنی کجا می‌فرمایید؟ آن جا که تکلیف معلوم شده باشد، حجت بر آن قائم شده باشد. پس قبل از این که به قبح ظلم برسید عقل شما باید یک چیز دیگری را قضاوت کند، تصدیق کند، درک کند و آن این است که این مولی این جا حق طاعت دارد. این را باید درک کند، این را که درک کرد آن وقت اگر عبد انجام نداد، طاعت نکرد پس سلب حق مولی کرده، براساس حق مولی مثنی نکرده، بنابراین ظلم کرده، ظلم که یک چیز ابتدایی نیست. بنابراین همیشه در عرض... نه در عرض بلکه مقدم بر آن یا حالا بخواهید بگویید در کنار... ما یک مدرکات دیگری هم غیر از این داریم، پس این که شما منحصر در این کردید حرف نادرستی است. بنابراین حرف ما این جا این است که ای قائلین به قاعده قبح عقاب بلایان شما باید قبل از آن باید یک مطلب دیگری را محاسبه کنید و آن این است که آیا مولای حقیقی حق مولویت او و اطاعت او و فرمانبرداری از او بعد از این که اصلش مسلم است و این را عقل انسان درک می‌کند، محدوده او چه مقداری است؟ این محدوده را باید روشن کنیم، این حق اطاعت او فقط در مواردی است که می‌دانیم تکلیفش را یا حجت بر آن تکلیف قائم شده من ناحیه المولی و یا نه، هر جا احتمال هم می‌دهیم این کار را هم باید بکنیم کما این که... و آیا فرق است بین قبل الفحص و بعد الفحص؟ خب همه اصولیون و همه قبول دارند اگر عبد تفحص نرود بکند، در گوش‌هایش را ببندد بگوید من نمی‌گذارم حرف مولی به من برسد، یا اصلاً نمی‌رود، اگر قوت اجتهاد دارد و می‌تواند از کلمات خود مولی و کتاب و سنت چیزی بفهمد، می‌گوید ما چه کار داریم خودمان را توی دردرس بیندازیم نمی‌رویم بگوییم، فحص کنیم. یا اگر ندارد، چه کار دارد که تقلید بکنیم از مجتهدی، از متخصصین فن، چرا خودمان را توی دردرس بیندازیم، همه قبول دارند، این جا با این که تکلیف معلوم نشده ولی قبل الفحص است، همه حق الطاعه را این جا قبول دارند که اگر تکلیفی باشد مولی حق بازخواست دارد، حالا آیا اگر فحص کرد و نرسید دارد یا ندارد؟ خب یک عده زیادی می‌گویند نه دیگه حق ندارد. قاعده قبح عقاب بلایان. ما می‌گوییم دارد یا مرحوم سید یزدی قدس سره مع التفصیل فرمود دارد، مرحوم سید داماد هم مع التفصیل فرمود دارد، با یک تفصیلی. بنابراین این جا را باید حساب کرد و این در کلمات قوم مغفول مانده، این

بحث باید این چنین بررسی بشود که ما داریم عرض می‌کنیم یعنی اول ببینیم قبل از ظلم ببینیم آیا حق الطاعه‌ای وجود دارد یا نه، تا براساس آن حکم کنیم که خروج از رسوم عبودیت شده یا نشده، آیا ظلم هست یا ظلم نیست.

س: ???

ج: همین را هم که شما می‌فرمایید همین طور است؛ اعطاء کل ذی حق حقّه. حق چیه که اعطا باید کرد؟ پس عدل یعنی این، پس به عدل برگشت، ام القضا یا نشد.

س: ???

ج: همه نگفتند، نفرمایید همه گفتند.

س: ??? آن جا که ام القضا یا است می‌گویند در تکلیف حسن ??? قبح ام القضا یا ???
یرجع الى الظلم اما این که دایره ظلم مناطش چیه و دایره ??? عدل ??? اما حسن حسن
و قبح قبح تطبیقش به ظلم برمی‌گردد. اما ظلم چیست؟ ?? موضوعش را بشناسم ???

ج: ??? تصویری که نیست، مفردات که نیست قضیه است.

س: ???

ج: تصدیق است. قضیه است که آیا این جا انبغاء اطاعت وجود دارد؟ وقتی احتمال می‌دهی ینبغی الاطاعة أو لا ینبغی الاطاعة. این لا ینبغی الاطاعة را اگر تصدیق نکنی نمی‌توانی بگویی ظلم است. پس قبل از این که بخواهی بگویی ظلم است خود این است. خب این ینبغی الاطاعة... از شما سؤال می‌کنیم، این را من می‌خواستم بعداً عرض کنم حالا عرض می‌کنم که می‌خواستیم یک چیزی اضافه کنیم بر فرمایش ایشان. این ینبغی الاطاعة اگر از ظلم استفاده می‌شود دور می‌شود، چون ینبغی الاطاعة از ظلم باید استفاده کنیم، ظلم می‌خواهد بشود از ینبغی الاطاعة می‌خواهد در بیاید. بنابراین این که این جا ینبغی الاطاعة‌ای وجود دارد یک قضیه‌ای است که هیچ ربطی ندارد چون اگر بخواهد ربط به ظلم پیدا کند دور است، بخواهی تصدیق کنی ظلم است باید ینبغی الاطاعة را تصدیق کنی. بخواهی ینبغی الاطاعة را تصدیق کنی باید تصدیق کنی ظلم است.

س: ???

ج: حالا این را خدمت‌تان باشد تا من عرض کنم بعداً.

پس بنابراین ببینید فرمایش ایشان این است که پس آن قضیه را باید شما تصدیق کنید. آن قضیه را نمی‌شود از دل الظلم قیخ درآورد.

س: مثال نغض را یک بار دیگر می‌فرمایید.

ج: می‌گویم قبل از شما بخواهید بگویید ظلم است باید قبلش یک چیزی را تصدیق کنید.

س: ???

ج: نه، یک چیز مفردی نیست، تصویری نیست، قضیه است، باید به آن هم ایمان بیاورید، باور داشته باشید که این ینبغی انجامه است یا ینبغی فعله است. انبغاء فعل دارد، سزاوار

است این انجام بشود. وقتی سزاوار شد حالا این سزاوار را اگر انجام ندادی می‌شود چی؟ می‌شود ظلم. خب این که شما دارید می‌گویید این سزاوار است انجام بشود این را از کجا درآوردید؟ این را اگر از این درآوردید که چون اگر انجام دهیم ظلم است، و ظلم قبیح است، خب این جا دور لازم می‌آید چون این قضیه را بخواهی به آن تصدیق کنی باید تصدیق کنی که این ظلم است، بخواهی بگویی ظلم است باید آن را قبلاً تصدیق کرده باشی، چون بدون تصدیق او که نمی‌توانی تصدیق کنی ظلم است. بنابراین پس این نتیجه می‌گیریم که این حرفی که زده می‌شود که همه قضایا باید برگردد به قبح ظلم در آن باب این تمام نیست، نه یک قضایای دیگری ما داریم که اصلاً ربطی به ظلم ندارد بلکه موضوع ظلم را درست می‌کند که اگر آن‌ها را درک نکنیم موضوع ظلم برای ما منقح نمی‌شود.

س: ???

ج: نه، چون این حرف آقای اصفهانی را می‌خواهد ابطال کند، می‌گوید آقای اصفهانی چی فرمود؟ فرمود اگر شما این جا می‌خواهید بگویید قبیح است، عقاب بلایان قبیح است یا قبیح نیست باید چه کار کنید؟ باید ببینید تحت این عنوان مندرج می‌شود یا نمی‌شود، چرا؟ چون آن ام القضا است. چون ملاک این است آمد فرمود آن که ما درک می‌کنیم این است که اگر تکلیف به ما نرسیده باشد، فقط احتمالش را داریم می‌دهیم این خروج از رسوم عبودیت نیست پس ظلم نیست پس نمی‌توانی بگویی قبیح است. اما اگر نه، تکلیف واصل شده علماً أو علمياً این جا انجام ندادن خروج از رسوم عبودیت است، پس ظلم است، پس قبیح است.

س: ??

ج: هم فرمایش‌تان خوب است هم لا خوب است، حالا توضیح می‌دهم.

خب این فرمایش شهید صدر قدس سره. عرض می‌کنیم به این که اگر مرحوم ... دفاعاً عن المحقق الاصفهانی قدس سره، اگر ایشان بفرمایند که این مسأله حق الطاعه این که مولی این جا حق دارد یا ندارد، مولای حقیقی، این‌ها اموری است که عقل نظری حاکم به آن است نه عقل عملی مثل اصل وجود خدای متعال. این که عالم خالق دارد این که عقل عملی نیست که حکم می‌کند به این، عقل عملی آقایان گفتند باید و نبایدها، انبغاء فعل و عدم انبغاء فعل را درک می‌کند. اما هستی‌ها را که این هست، نیست، باید باشد، باید نباشد این‌ها مدرکات عقل نظری است. قانون علیت مدرک عقل نظری است، این که ممکن، چیزی که نسبت به وجود و عدم علی السواء است، این بدون یک عامل خارجی نمی‌تواند تحقق پیدا بکند، این مدرک عقل نظری است. پس بنابراین آقای اصفهانی ممکن است این جا این جور بفرماید، بفرماید شما که می‌خواهید بگویید قبیح است این ام القضا است، دیگه فوق آن ما چیزی نداریم باید به ظلم برگردد، چه جور به ظلم برمی‌گردد، صغرای آن چه جور درست می‌شود؟ که عقل نظری شما بگوید خدا هست، این خدا این صفات را دارد که این‌ها را هم با ما عقل نظری درک می‌کنیم او خالق است و ما وابسته به او هستیم، عین و ربط نسبت به او هستیم و ... همه چیزهایی که در بحث عقاید گفته می‌شود. این را وقتی درک کرد و می‌گوید او پس حق چی دارد، حق دارد، حالا حق چیه؟ خود این که حق چیه بحث مفصل. که حق اصلاً چیه، اگر در دیدگاه ایشان، من قضاوت نمی‌کنم دارم عرض می‌کنم این‌ها را اگر ما بخواهیم اشکال بکنیم باید این‌ها را هم محاسبه بکنیم که حق چیه، اگر ایشان بفرماید حق مدرک عقل نظری است، خب پس بنابراین دیگه این اشکال به ایشان وارد نمی‌شود که این حرف لا اساس له، این حرف

نادرست است. این بیان نمی‌تواند آن را... بله قبول داریم ظلم نیاز دارد به یک پیش‌فرض، این درست است. پیش‌فرض این است که شما فرمودید، عبارت شما این بود که خروج از رسوم عبودیت پیدا کند ما عبارت‌مان این بود که باید حق الطاعه باشد. مولی در این ظرف حق الطاعه داشته باشد، تا این که ما حق الطاعه را انجام ندادیم سلب حق کردیم یا به قول شما از رسوم عبودیت خارج شدیم پس ظلم کردیم. این پیش‌فرض را لازم دارد ولی این پیش‌فرض مال عقل عملی نیست. این پیش‌فرض مال عقل نظری است، همان طور که اصل وجودش، صفاتش، خصوصیاتش، این که ما عبد هستیم، این که ما فقیر الیه هستیم و ... و این که ما منعم علیه هستیم او منعم است، همه این صفات و این خصوصیات را کی درک می‌کند؟ عقل نظری درک می‌کند.

و ثانیاً ممکن است ایشان بفرماید ما دو تا مدرک داریم: قبح الظلم، حسن العدل. این حسن العدل است که صغری برای قبح و ظلم درست می‌کند یعنی چی؟ یعنی می‌گوید اطاعت این جا انبغاء دارد، سزاوار است، حسن است. اطاعت حسن، ترک الحسن می‌شود چی؟ می‌شود قبیح. اصلاً شاید بتوان گفت که ام القضا یا چه؟ حسن العدل است بنابراین که ظلم... حسن العدل است. هر چیزی انبغاء دارد ترک آن می‌شود ظلم، می‌شود قبیح. قبح مال ترک حسن‌ها است، یک چیزی نیست که قبیح باشد ولی ترک الحسن نباشد. بنابراین ام القضا یا ایشان ممکن است حالا در کلمات ایشان من ندیدم، ایشان هم نسبت نمی‌دهند، دو تا چیز می‌فرمایند ولی لقائل این که این جوری بگوید، بگوید ما یک قضیه بالادستی بیشتر نداریم، آن قضیه بالادستی حسن العدل است البته عدل دارای مراتب است. یک جاهایی را عقل درک می‌کند، خُسنی که ضروری است. یک جا می‌گوید حسن است و الان اگر کسی ترک نکرد این جور نیست که ظلم کرده باشد. مثلاً احسان، احسان این جور نیست، عقل می‌گوید حسن است، اما نمی‌گوید ترک آن ظلم است، این جور نیست که ترک آن ظلم باشد، چرا؟ چون حسن آن در حدی نیست که ترک آن ظلم باشد. اما یک وقتی در یک حدی است که ترک آن ظلم است. خب پس بنابراین ممکن است این فرمایش محقق اصفهانی را این جهتش را ما مناقشه نکنیم و بتوانیم دفاع کنیم بلکه ممکن است در آن بحث که خدای متعال فرموده است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس/8) بگوییم مدرکات عقل عملی در حقیقت همان چیزهایی که الهما الله تعالی و چه در فجور چه در تقوا و به الهام منه آن حقایق واقعی را در نفوس قرار داده، خب حالا اگر در نفوس قرار داد ما بگوییم چی؟ ما اصلاً همین جور بگوییم، مثل آقای آخوند بگوییم، مثل مرحوم شیخ بگوییم، لزومی ندارد به آن برگردانیم، اصلاً الهما الله چی را؟ که تکلیفی که به شما رسیده مخالفت با آن ظلم است و قبیح است، این را درک می‌کنیم، نمی‌خواهیم هم به چیزی برگردد. و مخالفت تکلیفی که به ما نرسیده نه، آن‌ها می‌گویند ما درک نمی‌کنیم یعنی الهام نکرده خدای متعال به ما که قبیح است. اصلاً لزومی ندارد به این چیزها برگردانیم.

س:؟؟؟ مرحوم شهید صدر آمدند علت تعلق حکم را گرفتند و این را به عنوان متعلق
؟؟؟

ج: نه.

س:؟؟؟

ج: ایشان به قسمت اشکال کرد؛ آقای اصفهانی فرمود شما باید این را مندرج در تحت چی بکنید؟ ظلم. و این قضیه؟؟؟ و اقصی القضا یا است. عبارتش را آن روز خواندم «أنَّ

كل احكام العقل عملی مَرَدھا الى حكمه الرئيسی الاولی بقیح الظلم و حسن العدل و نحن نلاحظ أنَّ مخالفة ما قامت علیه الحجة خروجٌ عن رسوم العبودية و هم ظلمٌ من العبد لمولى فيستحق منه الذم و العقاب و أنَّ مخالفة ما لم تقم علیه الحجة ليس من افراد الظلم اذ ليس من ذی العبودية أن لا يخالف العبد مولاه فی الواقع و فی نفس الامر فلا يكون ذلك ظلماً للمولى و علیه فلاموجب للعقاب.»

س: جوابی که شهید صدر می‌دهند...

ج: جواب شهید صدر این است که شما که می‌گویید این ام القضا یا هست باید به این برگردد، نه. ما قبل از آن را باید محاسبه کنیم.

س: قبل از آن را....

ج: چرا؟ چون ظلم را تحلیل کنید. ظلم را که تحلیل می‌کنی یعنی سلب الحق، پس قبل از آن باید ببینید حقی هست یا حقی نیست، ما آن جا حرف داریم، آن جا می‌گوییم حق نیست، یا می‌گوییم حق هست.

س: شهید صدر؟؟؟

ج: پس چیه؟ پس آن چیه؟

س: آن علت تعلق است.

ج: یک قضیه عقلیه است که علت تعلق.

س: اشکال ندارد.

ج: پس بنابراین ام القضا یا نشد، آن که به ظلم نمی‌گردد، آن اگر بخواهد به ظلم برگردد که دور لازم می‌آید.

س: نه، نهایت عنوان کل القضا یا می‌گوید، مثل حرفی که در عقل نظری می‌زنند، در عقل نظری می‌گویند ام القضا یا امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین است. حتی آن جا می‌گویند این که شما می‌گویید ضدان نمی‌توانند در یک جا جمع بشود منشأ این امتناع ذاتی نیست چون اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین لازم می‌آید. آن جا را هم به یک قضیه برگرداندند.

س: ???

ج: در عقل نظری. وقتی شما می‌گویید سفیدی و سیاهی یک جا نمی‌تواند جمع بشود آن جا نه، این امتناع آن ذاتی نیست به خاطر این است که وقتی می‌گویید سیاه است پس لازم‌اش این است که سفید نیست. حالا اگر با این که گفتم سفید نیست بخواهد سفید هم باشد، پس سفید نیست و سفید هست یک جا جمع می‌شود. پس اجتماع نقیضین می‌شود. گفتند این هم به آن برمی‌گردد. همان حرفی که آن جا زدند آمدند در قضایای عقل عملی گفتند، گفتند همه قاضیا به این برمی‌گردد. در عرض این ما قضیه‌ای نداریم که به قبح ظلم برمی‌گردد. اشکال این است که شما که می‌گویید به قبح ظلم برمی‌گردد خب خود ظلم یعنی چی؟ ظلم بدون یک قضیه دیگر قابل تصور نیست، آن قضیه دیگر وجود

حق است که باید سلب بشود پس این حق را کی گفت، اگر بخواهید از دل قبح ظلم در بیاورید و قبح ظلم هم از آن در بیاید که این دور لازم می‌آید. پس یک قضیه آخری باید این جا باشد. ما جوابی که می‌دهیم چیه؟ می‌گوییم لعل ایشان بفرماید ما آن قضیه آخر را قبول داریم چون خودشان هم در کلامشان دارند ولی آن قضیه آخر عقل نظری است. پس در عقل عملی، در مدرکات عقل عملی این می‌شود ام القضا، در عرض آن چیز دیگری نیست. یا بگویید آن مدرک عقل عملی است اما آن قضیه قضیه العدل حسن است، نه الظلم قبیح. پس بنابراین باز این درست است که بگوییم در قبايح همه به این باید برگردد، دیگر چیز دیگری ندارد. اگر ایشان می‌فرمود مطلق قضایای عقل عملی این دو تا است و چیز دیگری وجود ندارد و این را هم جزو مصداق این می‌دانست این اشکال بر ایشان وارد بود.

س: ???

ج: این مطلب که استدلال محقق اصفهانی که از راه قبح ظلم می‌خواست پیش بیاید این تمام نیست، این بیان، این منهج، این نحوه استدلال. ایشان می‌گوید ما قبل از این که به ظلم کاری داشته باشیم که مبنای استدلال شما هست و به خاطر این که ام القضا است می‌گویید باید به آن جا برسیم ما قبلاً باید در آن ناحیه محاسبه بکنیم، می‌خواهد ظلم باشد می‌خواهد نباشد ما کار به این... می‌خواهیم ببینیم آن جا حق الطاعة هست یا حق الطاعة نیست. ما می‌گوییم حق الطاعة وجود دارد، حالا شما می‌گویید وجود ندارد.

خب این اشکال ایشان که....

س: جواب دوم؟؟؟

ج: این جا چه می‌گوید؟ این جا عقل می‌گوید ینبغی الاطاعة، وقتی احتمال می‌دهی ینبغی الاطاعة.

س: ???

ج: خیلی خب کسی که می‌گوید دیگه. باید این جوری بگوید دیگه، می‌گوید ینبغی الاطاعة، مثل آن جا که تکلیف به شما رسید عقل می‌گوید ینبغی الاطاعة. او چون می‌گوید ینبغی الاطاعة، این جا انبغاء فعل دارد پس قهراً ترک این می‌شود قبیح چون ظلم است، پس ظلم یعنی چی؟ یعنی ترک آن چیزی که حسن است. این می‌شود ظلم. اگر ضرب به یتیم بلاوجه می‌شود چی؟ ظلم است. ضرب به یتیم ظلم است چرا؟ چون این ضرب ترک حسن معاشرت است. معاشرت حسن را ترک کردی فلذا قبیح است. ممکن است کسی بگوید تمام آن‌ها را به این بیان... ممکن است داریم می‌گوییم، این‌ها یک بحث‌هایی است که این جا به عنوان این که لعل نظر محقق اصفهانی را بتوانیم این جوری توجیه بکنیم و از این اشکالات و الا این‌ها همه بحث‌هایی است که نیاز دارد به امعان نظر بیشتر و مربوط به یک علم دیگری هم هست که حالا ما از این جا به عنوان اصول موضوعه از آن باید استفاده بکنیم.

س: ??

ج: حق دیگه بیش از این نیست، حق واقعیتش انبغاء الفعل است، دیگه حق چیز دیگری نیست، امور اعتباری نیست که آن بحثی که در امور اعتباری می‌کنند، فرق ملک و حق و

حکم چیه که ما در فقه بحث می‌کنیم. حق تهجیر و ملک و حکم، این سه تا چیز است دیگه. آیا سه تا چیز ما داریم؛ حکم داریم، حق داریم و ملک داریم؟ که عده‌ای قائل هستند یا این که نه، حق اصلاً نداریم که شاید محقق خوبی بر این هست، ملک داریم و حکم. همه جاهایی که می‌گویید حق ایشان به حکم برمی‌گرداند، می‌گوید حکم است. یا این که نه، حق همان ملک است، چیزی مازاد بر ملک نیست، منتها درجه ضعیفه ملک است. این‌ها اقوالی است که در آن جا در... این‌ها همه مال حق و ملک و حکم اعتباری است. اما در واقع امر در عقل نظری ما یک حق هم داریم، یا همان حقی که می‌گوییم عبارة آخری از همان انبغاء فعل و حسن عدل است که می‌گوییم سزاوار است، عقل می‌گوید سزاوار است که این کار انجام بشود، یا سزاوار است این کار انجام نشود.

س: دور نیست؟

ج: نه دیگه دور نیست، نه دور نیست. می‌گوید آن که عقل درک می‌کند بدواً حسن این است، خب از این بدو وقتی این حسن شد اگر شما نیاوری سلب کردی، ظلم کردید، ظلم که شد پس استحقاق عقوبت دارید.

خب این هم بیان سوم بود که محقق اصفهانی مدعی بودند به این دلیل ما می‌گوییم قاعده قبح عقاب بلا بیان صحیح است که ایشان مناقشه کردند.

بیان چهارمی دارد محقق اصفهانی و آن این است که....

وصلی الله علی محمد و آل محمد